

## جلوه گاه جمال ایاز از دیدگاه عرفانی

پروفسور دکتر محمد شریف بهتی

رئیس گروه فارسی، دانشگاه سرکودها

سرکودها، پاکستان

### چکیده

ابو النجم ایاز، غلام ترک نژاد، در دربار سلطان محمود غزنوی جایگاه خاصی داشت. داستان عاشقانه محمود و ایاز نمونه درخشان از مفاهیم عرفانی و معنوی در ادبیات فارسی شمرده می شود. دلچسپی ویژه ای محمود به ایاز دستاوردی شد برای شاعران، نویسندگان و عارفان معروف که با توسعه و تحول این داستان شخصیت آن دو را مظهر عاشق و معشوق، و طالب و مطلوب عرفان بداند. در این مقاله جلوه گاه جمال ایاز را به دو زاویه در ادبیات منظوم و مثنوی فارسی مورد بررسی قرار گرفته، و نویسنده این مقاله شاعران، نویسندگان و عارفانی را که در این زمینه سخن رانده اند به دقت تمام نگریسته است.

**واژه های کلیدی:** ادبیات فارسی، ادبیات کلاسیک، ادبیات عرفانی،

محمود و ایاز، نمونه های شعر و نثر

محمود و ایاز از زمره زوجیهایی هستند که در نظم و نثر ادب فارسی داستان آنها همواره باهم عجین بوده است. داستان محمود و ایاز در شمار داستانهای عاشقانه‌ای است، حقیقی باشد یا مجازی، در هر دو صورت شواهد نشان می‌شود که شهرت ایاز از حوزه تاریخ فراتر رفته و به عرصه عرفان وارد شده، و نیز اینکه از سده ششم به بعد، واقعیت تاریخی این داستان دگرگون گشته است.

شاعران و عارفان بزرگی همچون احمد غزالی (د. ۵۳۰ق)، سنایی غزنوی (د. ۵۴۵ق)، عطار نیشابوری (مقتول: ۶۲۷ق)، جلال الدین مولوی (د. ۶۷۲ق)، سعدی شیرازی (د. ۶۹۱ق)، حافظ شیرازی (د. ۷۹۲ق) و دیگران از رابطه او با محمود مضامین و معانی ژرف عرفانی آفریدند که با چاشنی ذوق عارفانه و شاعرانه موضوع حکایات نغزی شد. در سده های دهم و یازدهم قمری، داستان دلبنسگی محمود به ایاز، مورد توجه شاعران قرار گرفت و چند مثنوی در این باره سروده شد، که مثنوی محمود و ایاز سروده زلالی خوانساری، مشهورترین و شاخصترین آنهاست. زلالی خوانساری (د. ۱۰۲۴ یا ۱۰۳۱ق) داستان عاشقانه ایاز و محمود را در هاله‌ای از مفاهیم عرفانی و معنوی به سبک نظم کشیده و شاخ و برگ بسیار بر واقعیت تاریخی آن افزوده است.

ایاز شخصیتی است که وجود واقعی و تاریخی داشته و علاوه بر زیبا رویی و ملاحظت، به روایت نزدیکترین منبع به زمان او، با فراست و کبیاست بوده و در مسیر زدگی راه پشرفت و تعالی را پیموده است. اما وجود تاریخی او در مقابل شخصیت عرفانی اش در ادبیات مارتنک باخته است. ایاز در شعر عرفانی، به خصوص مثنوی مولانا، شخصیتی دیگر است. عطار و مولوی در پی سندیت دادن به روایت تاریخی در باب ایاز نیستند، دل مشغولی آنان بیان مضامین بلند عرفانی است و در شخصیت ایاز ویژگیهایی وجود دارد که زمینه را برای بیان اینگونه مطالب آماده می‌کند.

در شعر مولانا، ایاز نماد سالک و عارف است. سالکی که عرفان او مبنی بر عشق خالصانه است، و عارفی است که جز به رضایت معشوق نمی‌اندیشد، و الگوی همه سالکان و رهروان راه حق است:

پس فسانه عشق تو جواندم به جان تو مرا کافسانه گشتمم بخوان  
(نصیری، ۲۰۳۶، ۴۶-۴۷)

در این مقاله در صدد آن هستیم که ابتدا شواهد را از میان متون نظم استخراج می کنیم،  
و سپس ادامه کار را در متون منثور پی می گیریم:

نخستین شاعر که به حکایت محمود و ایاز پرداخته فرخی سیستانی (د. ۴۲۹ق)

است که قصیده ای در مدح ایاز سروده و به زیبایی و دلیری و وفاداری او اشاره کرده است:

امیر جنگجوی ایاز او یمای	دل و بازوی حمرو روز پیکار
سواری کز در میدان در آید	به حیرت در قند دلهای نظار
یکی گوید که آن سروی است بر کوه	دگر گوید گلی تازه است پر بار
زنان پارسا از شوی گردند	به کابین دین او را خریدار
نه بر خیزه بلو دل داد محمود	دل محمود را بازی میندار
جز او در پیش سلطان تیز کس بود	جز او سلطان غلامان داشت بسیار
اگر چون میر یک تن بود از ایشان	نه چندان بدمر او را گرم بازار

(فرخی، ۱۶۱-۱۶۳)

شاعران همچون ابوالفرج رونی (د. ۵۰۸ق)، سنایی غزنوی، (د. ۵۴۵)، حاقانی،

(د. ۵۹۵ق)، مولوی (د. ۶۷۲)، عراقی (د. ۶۸۸)، سعدی (د. ۶۹۱ق)، حافظ (د. ۷۹۲ق) و

قائمی (د. ۱۲۷۰ق) با ذکر مضامین عشقی و عرفانی و ترکیباتی چون عشق محمود به ایاز، ایاز

مظهر جود و سخا، خدمت و وفاداری ایاز، زلف ایاز، و طلعت ایاز به این داستان پرداخته اند:

ابوالفرج رونی می گوید:

تکنند کار تیر بازی      مثل هندی و تیره تازی

(رونی، ۱۴۱)

سنایی به عنوان اولین شاعر عارف سده ششم که مفاهیم عرفانی را از طریق شعر بیان

کرده، با استفاده از این داستان تعبیر زیبای عرفانی خلق کرده است:

ای سنایی همه مجال مگویی	باز پیچان عنان ز راه محاز
همه دعوی مباش چون بلبل	کرد معنی گرای همچون باز
همچو شمشیر باش جمله هنر	چون تیره مشو همه آواز
کاندر این راه جمله را شرط است	عشق محمود و خدمت ایاز
هر کجا زلف ایازی دید خواهی در جهان	عشق بر محمود بینی کب زدن بر عنصری

(سنایی، دیوان، ۳۵۹)

گفت محمود روزی از سر درد	با ایاز آن به حسن و خوبی فرد
کای به رخسار تو روانم شاد	نغمی بی تو ام حیات مباد
از چه پر خاست انبساط قدیم	ور چه بنشست در دلم تعظیم
دلم از عشق هر چه ریش تراست	با تو بیگانگیم بیشتر است

(همو، عشق نامه، ۲۸)

عطار در داستان ایاز و محمود نتیجه می گیرد که تنها راه ورود به مرتبه عشق، صمیمیت است. خلوص دل گوهری است که قیمت ندارد. نقش ایاز نقشی عمیقتر و پررنگتر از محمود است. در آثار وی برداشتهای عرفانی به صورت حکایاتی می بینیم، و شخصیتی متعالی و عرفانی می یابیم که نماد سالکی پاکباز است. محمود در بیهوشی فرو می رود، و ایاز نیز بیهوش می شود. عطار از زبان ایاز اینگونه بیان می کند:

شاه چون ببخود شود، ببخود شوم	چون به خود باز آید او، به خود شوم
از سر خویشم وجود خاص نیست	این سخن جز از سر اخلاص نیست
چون وجود من بود از شهر یار	کی شود بی او وجودم آشکار
بنده دایم از تو موجود است و بس	خود که باشد بنده محمود است و بس
جهد کن پیش از اجل، ای خود پرست	تا ز خلت ذره ای آری به دست
گر شود یک ذره خلت حاصلت	باز خنده آفتابی در دلت

(عطار، ۲۸۲)

مولوی، نماینده عرفان مشرق زمین، بهترین تعبیرات و مفاهیم عرفانی را در آثار خود

پیمان کرده است. وی داستان محمود و ایاز را کاملاً عارفانه نشان می‌دهد. در شعر مولوی، ایاز دریایی است که قعرش ناپدید و سر چشمه همه پاکهاست. ایاز از دیدگاه مولانا تمثیل انسان است، انسانی که پوست تعلقات مادی را درینده و در گلزار رحمت الهی پای گذاشته است. به همین سبب از ما می‌خواهد که او را الگو قرار دهیم و خود را از تعلقات مادی برهاتیم. ایاز خلاصه تمام خوبیهاست و از بقای خویش گذشته و به فنای در معشوق رسیده است. از این روست که هر روز پیش از آنکه به بارگاه محمود برود به حجره خود می‌رود و با نظر افگندن بر پوستین کهنه، اصلیت خود را به یاد می‌آورد، و خواهان پیشرفت در مسیر تقرب حق تعالی است:

از ایاز این خود محال است و بعید  
 کویکی دریاست قعرش ناپدید  
 هفت دریا اندرو یک قطره ای  
 جمله همتی ز موجش چکره ای  
 (مولوی، ب ۱۸۲۹-۱۸۸۰)

ای ایاز از تو غلامی نور یافت  
 نورت از پستی سوی کردون شافت  
 حمسرت آزادگان شد بندگی  
 بندگی را چون تو دادی زندگی  
 (همو، ب ۳۳۵۳-۳۳۵۴)

از منی بودی منی را واگذار  
 ای ایاز، آن پوستین را یاد دار  
 (همو، ب ۱۸۵۶)

گرچه او خود شاه را محبوب بود  
 ظاهر و باطن لطیف و خوب بود  
 گفته بی کبر و ریا و کینه ای  
 حسن سلطان را رخس آینه ای  
 چون که از همتی خود او دور شد  
 مستهای کار او محمود بد  
 زان قویتر بود تمکین ایاز  
 که ز خوف کبر کردی احتراز  
 او مهذب گفته بود و آمده  
 کبر را و نفس را کردن زده  
 (همو، ب ۲۳۵-۲۳۹)

می‌رود هر روز در حجره بر این  
 تا ببیند چارقی با پوستین  
 زانکه همتی سخت معنی آورد  
 عقل از سر، شرم از دل می‌برد  
 (همو، ب ۱۹۱۹-۱۹۲۰)

ای ایاز، اکنون نگوی کاین کهر  
گفت افزون ز آنچه تا نام گفت من  
سنگها در آستین بودش شتاب  
چون شکست او گوهر خاص آن زمان  
کاین چه بیباکی است والله کافرست  
وان جماعت جمله از جهل و عما  
قبضتی گوهر نتیجه مهر و ود  
چند می ارزد بدین تاب و هنر  
گفت اکنون زود خردش در شکن  
خرد کردش پیش او بود آن صواب  
زان امیران خاست صد بانگ و فغان  
هر که این پر نور گوهر را شکست  
در شکسته در امر شاه را  
بر چنان خاطر چرا پوشیده شد  
(همو، ب ۴۰۵۴-۴۰۵۶؛ ۴۰۷۱؛ ۴۰۷۴-۴۰۷۴)

سعدی، معلم اخلاق، در مثنوی بوستان، در حکایت محمود و ایاز تفاوت عشق مجازی

و حقیقی را بیان می کند:

یکی خرده بر شاه غزنین گرفت  
کلی را که ته رنگ باشد ته بوی  
به محمود گفت این حکایت کمی  
که عشق من ای خواجه بر خوی اوست  
شنیدم که در تنگنایی شتر  
به یغما ملک آستین برفتاند  
سواران پی در و مرجان شدند  
نماند از و شاقان کردن فرار  
نگه کرد کای دلبر پیچ پیچ  
من اتلر قفای تو من تا ختم  
که حسنی ندارد ایاز ای شگفت  
غریب است سودای بلبل بر او ی  
بپسچید از اندیشه بر خود بمی  
نه بر قد و بالای تیکوی اوست  
بفناد و بشکست صنوبر در  
وزان جایه تعجیل مرکب بر آمد  
ز سلطان به یغما پریشان شدند  
کمی در قفای ملک جز ایاز  
زیغما چه آورده ای؟ گفت: هیچ  
ز خلعت به تعمت برداختم  
(سعدی، ب ۱۸۲۱-۱۸۳۰)

عراقی، عارف سده هفتم، برای بیان مفاهیم عشق عرفانی از این داستان بهره جسته

است:

معلوم کنی که چه سبب خاطر محمود پیوسته پریشان سر زلف ایاز است

(عراقی، دیوان، ۱۰۰)

عشق فرهاد و طلعت شیرین سر محمود و خاک پای ایاز

(همو، همان، ۲۵۵)

شعرای متأخر مانند: فخرالدین صفی (د. ۹۳۹ق) و اتیسی شاملو (د. ۱۰۱۴ق)

منظومه های مستقل در قالب مثنوی درباره محمود و ایاز سروده اند.

در میان مثنوی منشور، مضامین عرفانی درباره ایاز ظاهراً نخستین بار در آثار شیخ جام

(د. ۵۲۶ق) و احمد غزالی (د. ۵۳۰ق) راه یافته است. احمد غزالی در "سوانح" نخستین اثر

مستقل به زبان فارسی درباره عشق، دو بار، از ایاز یاد کرده، و حکایت این است:

"آورده اند که روزی سلطان محمود نشسته بود، در بارگاه مردی بیامد و طبعی نمک

بر دست نهاده در میان حلقه بارگاه محمود آمد و بانگ می زد: که نمک می خرد؟ محمود هرگز

آن ندیده بود. بفرمود تا او را بگرفتند. چون به خلوت نشست، او را بپاورد و گفت: این چه

گستاخی بود که تو کردی، و بارگاه محمود چه جای منادی کردن نمک فروش بود؟ گفت: ای

جوانمرد، مرا با ایاز کاری است، نمک بهانه است. گفت: ای گدا، تو که باشی، یا محمود دست

در یک کاسه کنی؟ مرا که هفتصد پیل بود و جهانی ملک و ولایت، و تو را یکسب نان نبود.

گفت: قصه دراز مکن که این همه که تو داری و برداری، ساز وصال است نه ساز عشق. ساز

عشق دلی است بریان و آن ما را به کمال است و به شرط کار است." (احمد غزالی، ۳۳-۳۴)

"روزی محمود با ایاز نشسته بود، می گفت: یا ایاز، هر چند که من در کار تو زارترم،

و عسقم بکمالتر است، تو از من بیگانه تری، این چراست؟

هر روز ز انبوه دلم شاد تری در جور و جفا نمودن استاد تری

هر چند به عاشقی تو را بنده ترم از کار من ای نگار آزاد تری

یا ایاز، مرا تقاضای آن آشنایی می بود و گستاخی که پیش از عشق بود میان ما، که

هیچ حجاب نبود. اکنون همه حجاب بر حجاب است. چگونه است؟ ایاز جواب داد که آن

وقت مرا ذلت بندگی بود و ترا سلطنت و عزت خداوندی. طلایه عشق آمد و بند بندگی بر

گرفت. انبساط مالک و مملوکی در بر گرفتن آن بند محو افتاد، پس نقطه عاشقی و معشوقی در دایره حقیقی اثبات افتاد. عاشقی همه اسیری است و معشوقی همه امیری. میان امیر و اسیر کمناخی چون تواند بود؟“ (همو، ۲۶)

شیخ احمد جام در خصوص محمود و ایاز بیان کرده است:

”سلطان محمود را غلامی بود، نام او ایاز، غلام روزی در پیش محمود استاده بود، و محمود او را نیکویی ها بسیار می گفت. ایاز در آن گاه خیمه می نگریست. یکی گفت: ای غلام، سلطان این همه ثنا تو را می گوید و تو در سرخیمه می نگری، چرا ادب نگاه نداری؟ غلام آواز داد که من گوش تیک فرا سخن وی می دارم، اما در آن پاره نمدمی نگرم که مرا باز آن تمد از ترکستان آورده اند، هر چه نه آن است همه محمود است.“ (احمد جام، ۱۹۹)

عین القضاة همدانی در ”تمهیدات“ مفاهیم عشق عراقی را با استفاده از این داستان بیان می کند:

”محمود گفت، لشکر خود را که هر چه خواهید که می گوید، از من و از حکمت من گوید، اما از ایاز هیچ مگوید. ایاز را به من بگذارید. در آن حالت، هر چه از محمود گفتندی خلعت یافتندی، و هر چه از ایاز گفتندی غیرت محمود دمار از وجودشان برآوردی.“ (همدانی، ۲۳۰)

عطار در ”تذکره الاولیاء“ آورده است:

”نقل است که وقتی سلطان محمود وعده داده بود ایاز را خلعت خویش را در تو خواهم پوشیدی و تیغ برهنه بالای سر تو به رسم غلامان من خواهم داشت. چون محمود به زیارت شیخ ابوالحسن عراقی آمد، رسول فرستاد که شیخ را بگوید که سلطان برای تو به اینجا آمده، تو نیز برای او از خانقاه به خیمه او در آی، و رسول را گفت: اگر تیغ این آیت را برخوانند: قوله تعالی ”واطیعوا الله واطیعوا الرسول والی الامر منکم.“ رسول پیغام بگردد. شیخ گفت: مرا معلوم دارید، این آیت بر او خواندند. شیخ گفت: محمود را بگویند که چنان در اطیعوا الله مستغرقم که در اطیعوا الرسول حجاتها دارم تا به اولی الامر چه رسد؟ محمود را رقت آمد و گفت: بر عزیزید که او نه از آن مرد است که ما کمان برده بودیم. پس جامه خویش را به ایاز داد



و در پوشید و ده کتیزك را جامه غلامان در بر کرد، و خود به سلاح‌داری ایاز پیش و پس می آمد، امتحان رازو به صومعه شیخ نهاد. چون از در صومعه درآمد و سلام کرد، شیخ جواب داد، اما برپا نخاست. پس روی به محمود کرد و در ایاز ننگرید. محمود گفت: برپا نخاستی سلطان را؟ و این همه دام بود. شیخ گفت: دام است، اما مرغش تونه‌ای. پس دست محمود بگرفت و گفت: فرا پیش آی، چون تو را فرا پیش داشته اند. محمود گفت: سختی بگو. گفت این نامحرمان را بیرون فرست. محمود اشارت کرد تا نامحرمان همه بیرون رفتند. محمود گفت: مرا از یازید حکایتی بگو. شیخ گفت: یازید چنین گفته است که هر که مرا دیده، از رقم شقاوت ایمن شد. محمود گفت: از قدم پیغامبر زیادت است؟ و بوجهل و بولهب و چندان منکران او را همی دیدند، و از اهل شقاوت اند. شیخ گفت محمود را که ادب نگاه دار و تصرف در ولایت خویش کن که مصطفی را علیه السلام ندید جز چهار یار او، و صحابه او، و دلیل بر این چیست؟ قوله تعالی "وتراهم ينظرون اليك وهم لا يبصرون" محمود چون باز همی گفت، گفت: شیخ، خوش صومعه‌ای داری. گفت: آن همه داری، این نیز می بایدت؟ پس در وقت رفتن، شیخ او را برپا خاست. محمود گفت: اول که آمدم، التفات نکردی، اکنون برپای می خیزی، این همه کرامت چیست و آن چه بود؟ شیخ گفت: اول در رعونت پادشاهی و امتحان درآمدی و به آخر در انکسار و درویشی می روی که آفتاب دولت درویشی بر تو تافته است، اول بر پادشاهی تو بر نخاستم، اکنون برای درویشی برمی خیزم. (عطار، تذکره، ۶۶۹، ۶۷۰)

مشابه این حکایت در "مرصاد العباد" نوشته نجم‌الدین رازی چنین آمده است:

"تعبد پادشاه آن است که... تکیه بر سلطنت محمودی نکنه ایاز وقت خویش باشد،

به پوسن عجز در می نگرد." (رازی، ۴۴۶)

ابوالفضل رشیدالدین میبدی در "کشف الاسرار" آورده است:

"حکایت کنند از سلطان محمود که وقتی لشکریان خود را می نواخت و هر کسی را

خلعتی همی داد و مقصود وی همه آن بود که تا ایاز خاص آرزویی کند و خلعتی خواهد. ایاز

همچنان کمر بسته و به خلعت حرمت ایستاده و زبان معارضه بریده و همت آن از آن اجناس

اموال پرداخته. محمود گفت: ای غلام از این مال و نعمت تو را خود آرزویی نبود؟ ایاز خلعت

کرد و تواضع نمود، گفت: چون تو هسنی همه جهان آن من است.“ (میبیدی، ۵/۲۸۲)

### کتابشناسی:

- احمد جام (۱۳۶۸ ش) انس الثائین به کوشش علی فاضل، انتشارات طوس، تهران
- احمد غزالی (۱۳۵۹ ش) سوانح به کوشش نصرالله پور جوادی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران
- رازی، نجم الدین (۱۳۶۵ ش) مرصاد العباد به کوشش محمد امین ریاحی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران
- روتی، ابوالفرج (۱۳۴۷ ش) دیوان روتی به کوشش محمود مهدوی دامغانی، کتابفروشی باستان، مشهد
- سعلی شیرازی (۱۳۵۹ ش) یوستان به تصحیح غلام حسین یوسفی، انتشارات خوارزمی، تهران
- ستایی غزنوی (۱۳۴۱ ش) دیوان ستایی به کوشش مدرس رضوی، ابن سینا، تهران
- همو (۱۳۴۷ ش) عشق نامه به کوشش مدرس رضوی، تهران
- عراقی، فخرالدین (۱۳۶۸ ش) کلیات دیوان عراقی، انتشارات جاویدان، تهران
- عطار، فریدالدین (۱۳۴۶ ش) تذکره الاولیاء به تصحیح محمد استعلامی، انتشارات زوار، تهران
- همو (۱۳۲۸ ش) مصیبت نامه به تصحیح نورانی وصال، انتشارات زوار، تهران
- فرخی سیستانی (۱۳۴۹ ش) دیوان فرخی به کوشش محمد دبیر سیاقی، زوار، تهران
- مولوی، جلال الدین محمد بلخی (۱۳۶۳ ش) مثنوی معنوی به تصحیح نیکلسون، انتشارات امرکبیر، تهران
- میبیدی، ابوالفضل (۱۳۲۹ ش) کشف الاسرار و عدل الابرار به اهتمام علی اصغر حکمت، دانشگاه تهران، تهران
- نصیری، محمدرضا (۱۳۸۶ ش) مقاله ایاز از دیدگاه تاریخ و عرفان، نامه فرهنگستان شماره ۳۴، تهران
- هملانی، عین القضاة (بی تا) تمهیدات به کوشش عقیف عمیران، کتاب فروشی منو چهری، تهران